

مردی که دشمن خدا شده بود

ترجمه سید محمد علی جمال زاده

(قسمت دوم)

داستان

مسیو موارون

گفت و شنود و اختلاط گل انداخته بود و از هر دری سخن میرفت رفته-
رفته صحبت از قتل و جنایتی که در همان اوقات اتفاق افتاده بود و پلیس با همه سعی
و کوشش نتوانسته بود که مترین اثر و ایزری از قاتل بدست بیاورد بمیان آمد .
ناگهان آقای دادستان که تا کنون سیکار بر لب دهان نگشوده بود بنای سخن
را نهاده گفت:

چند سال پیش از این اتفاق عجیبی برایم افتاد که هرگز فراموش نخواهم
کرد، اگر ما یلید تا برایتان حکایت کنم. یکصد گفتند سر تا پیا گوئیم .

گفت در آن تاریخ در یکی از ایالات دادستان بودم و چون پدرم در پاریس
مقام بلندی در دربار امپراطور داشت خودم نیز مورد عواطف مخصوص دربار
بودم! جنایتی که اتفاق افتاد مشهور گردید بنام «محاكمه موارون آموزگار»
که شهرت زیادی پیدا کرد.

این آموزگار که موارون نام داشت در میان اهل شهر بسیار خوشنام بود.

مردکی بود باهوش و ذکاوت و بکلی مومن و مذهبی ولی اندکی هم گوشت تلخ و گوشه نشین. در قصبه‌ای که چندین سال پیش در آنجا معلم بود بازن سازگاری مزاجت کرده بود و دارای سه فرزند شده بودند. بدبختانه این هرسه فرزند در اندک مدتی یکی پس از دیگری دچار مرضهای گوناگون شده مرده بودند و از آن پس این پدر بینوا و فلک‌زده تمام علاقه قلبی خود را بشاگردانش بسته بود و با آنها چنان معامله میکرد که گوئی بچه‌های خود او بودند حقوقی که از مدرسه باو میدادند مختصر بود ولی با همین حقوق برای شاگرد هایش شیرینی و نان قندی و اسباب بازی میخرید و حتی گاهی آنها را در منزل محقر خود به عصرانه میهمانی و شکمشان را تاجا داشت از خوراکی پر میکرد. تمام اهل قصبه بچنین آموزگاری محبت و علاقه داشتند و برایش احترام قایل بودند. افسوس که ناگهان پیش آمد شگفتی رخ داد که کار بکلی بصورت دیگری درآمد. توضیح آنکه پنج نفر از شاگردان این مرد یکی پس از دیگری بوضع عجیبی مردند. اول خیال کردند که يك مرض مسری مجهولی باعث مرگ آنها شده است. بعضیها گفتند که آب محل در اثر خشکسالی فاسد شده بوده و بچه‌ها نوشیده‌اند و همان آب سبب هلاک آنها گردیده است. ولی وقتی آب را تجزیه کردند و چیزی در آن پیدا نشد که بتواند سبب مرگ بگردد بر تعجب و حیرت همگانی افزوده گردید. کیفیت عجیب مرگ بچه‌ها معمائی شده بود و همینقدر می‌دانستند که مرضی که منجر بمرگ شده بود ضعف می‌آورد و اشتها را کور میکند و مریض را روز بروز رنجورتر و نزارتر می‌سازد و سرانجام بنا توانی و بی‌حالی و مرگ پایان مییابد. بچه‌ها از درد دل شدید نالیده بودند و هر روز و هر ساعت پژمرده‌تر شده بودند و مانند گلی که تشنه بماند در بحران درد و عذاب جان سپرده بودند.

آخرین کودکی را که بدین نحو مرده بود مورد معاینه دقیق و تشریح قرار دادند ولی هیچ نتیجه‌ای بدست نیامد و هیچ مجهولی معلوم نگردید. روده‌های او را بدارالتجزیه بزرگ پاریس فرستادند ولی امتحانات آنجا هم ثمری نبخشید و اثری از سمومیت بدست نیامد و باز معما لاینحل ماند.

يك سالی گذشت و دیگر تازه‌ای رخ نداد اما ناگهان باز دوتا از کودکان که بهترین شاگردان کلاس خود و طرف علاقه مخصوص معلمشان مسیو موارون

بودند در ظرف مدت کوتاهی که از چهار روز تجاوز نکرد گرفتار همان مرض اسرار آمیز گردیدند و باز بهمان صورت فجیع جان سپردند . باز هم جسد آنها را مورد معاینه دقیق تری قرار دادند و این مرتبه در معده و روده و جهازها ضمه آنها مقداری گردشیه و خرده شیشه بسیار ریز پیدا شد که در جدار و قشر اعضا فرو رفته و الصاق یافته بود . اطباء محل گفتند لابد این بچه‌هایی احتیاطی کرده چیزی خورده‌اند و فروداده‌اند که درست نشسته بوده‌اند و آلوده بوده و باعث مرض آنها گردیده است و در تأیید نظر و عقیده خود گفتند که برای تولید مرض همینقدر کافی است که جامی از شیشه و یا گیلاس و استکانی در تنگ شیر فروش افتاده و خرد شده باشد و بچه‌ها از آن شیر نوشیده باشند و همین شیشه خرده علت مرگ آنها باشد . چیزی نمانده بود که این بیانات و توجیحات همه را قانع سازد که ناگهان پیرزنی هم که خدمتگار مسیو موارون بود مریض و بستری گردید . طبیب معالج متوجه شد که مرض او هم مانند مرض کودکانی که بتازگی مرده بودند در اثر خرده شیشه در جهازها ضمه است . طبیب بنای تحقیق را گذاشت و آنقدر پرسید و پرسید تا معلوم شد که خدمتگار از گنجه‌ای که مسیو موارون شیرینی و آب نباتی که برای شاگردانش می‌خرد و در آنجا می‌گذارد پنهانی اندکی خرده بوده است .

طبیب قضیه را بداد گستری محل اطلاع داد و بنای رسیدگی و تحقیق را گذاشتند و در خانه مسیو موارون که چسبیده بدبستان بود گنجه‌ای پیدا شد که پر بود از اسباب بازی و شیرینی و خوردنیهای گوناگونی که آموزگار برای شاگردانش خریداری کرده بود . چقدر اسباب تعجب گردید وقتی دیدند که تمام این شیرینی‌ها و خوردنیها با خرده شیشه و نوک سوزن و سنجاق شکسته آمیخته است .

حکم بازداشت موارون صادر گردید و توقیفش کردند . چنان خود را متعجب نشان داد و اظهار حیرت و انزجار نمود و در بی‌گناهی خود اصرار ورزید که چیزی نمانده بود که حکم رهایی او صادر گردد . چیزی که هست مدام علائم و قرائن تازه‌ای که مؤید جنایت او بود مکشوف میگردید ولی باز احدی باور نمی‌کرد که چنین مردی که يك عمر نمونه کامل پاکی و خیر خواهی و نیکوکاری و حتی فداکاری بوده و آنهمه مورد احترام و اطمینان و عطف خاص و عام بود

مرتکب چنین جنایتی شده باشد بخصوص که بهیچ وجه من الوجوه امکان پذیر نبود که داعی و سببی برای چنین عملی تصور نمود.

همه یکنبان میگفتند که این مردنارین و مهربان و خداشناس چطور ممکن است که اطفال معصومی را که بان درجه دوست میداشت و آنهمه با آنها علاقه میورزید و بیش از نصف حقوق معلمی خود را مرتباً صرف آنها مینمود آنها را چیز خور کرده باشد و چنین امری را محال میسرند.

گفتند شاید بتوان پای جنون موقتی را بمیان کشید ولی کارشناسان و متخصصین امراض روحی مردک را کاملاً سالم و تندرست و معقول و معتدل بامشاعر معمولی یافتند و چون در گذشته هم پیوسته نمونه کاملی بود از سلامت اندیشه و استقامت اخلاق و رفتار و هرگز کمترین اثری از اختلال حواس در او مشاهده نشده بود حکم دادند که ابدأ تردیدی درباره صحت کامل روانی او جایز نیست.

از طرف دیگر روز بروز علایم و آثار جنایت او مشهودتر میگردد و حتی شیرینی و خوردنیهای مغازه‌هایی را که موارون مشتری آنها بود بدقت تجزیه کردند و کمترین اثر خورده و گردشیه و یا چیزی که بدان شباهتی داشته باشد پیدانند و حتی وقتی شیرینی فروش را باده دوازده نفر از اهالی محل روبرو ساختند بالاتامل موارون را ارمیان آنها شناخت و اسم شیرینی‌هایی را که باو فروخته بود بخاطر آورد.

شاگردهای دبستان راهم مورد استنطاق و تحقیق قرار دادند و معلوم شد که موارون همیشه اصرار میداشته است که بچه‌ها شیرینی و خوراکی‌هایی را که با آنها میداده در همان سردرس در حضور خودش بخورند و کمترین چیزی از آنرا ناخورده با خود بیرون نبرند.

وقتی برای اهالی محل یقین حاصل شد که این مرد مرتکب چنین جنایاتی گردیده است حس تنفر و انزجار آنها بحدی برانگیخته شد که همه یکصدا خواستار شدیدترین عقوبتها گردیدند و یکزبان و یکصدا بشدت هر چه تمام‌تر از مقامات مسؤل تقاضا نمودند که ابدأ نباید هیچ نوع تعلل و تسامح و جانبداری را در حق چنین جانی و حشمتناکی روادارند.